

# سيزده شبهه اهل قبور و جواب آنها

إعداد:

أبو حميد عبد الله بن حميد الفلاسي

مترجم:

عبدالوهاب

سيزده شبهه اهل قبور و جواب آنها	عنوان كتاب:
۱۳ شبهه للقبوريين والجواب عليها	عنوان اصلي:
أبو حميد عبد الله بن حميد الفلاسي	نويسنده:
عبدالوهاب	مترجم:
بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
IslamTape.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود  
شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
سیزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها.....	۱
جواب مجمل:	۲
جواب مفصل:	۳
شبهه اول:	۳
جواب شبهه اول:	۳
شبهه دوم:	۴
جواب شبهه دوم:	۴
شبهه سوم:	۶
جواب شبهه سوم:	۶
شبهه چهارم:	۶
جواب شبهه چهارم:	۶
شبهه پنجم:	۷
جواب شبهه پنجم:	۸
شبهه ششم:	۸
جواب شبهه ششم:	۹
شبهه هفتم:	۹
جواب شبهه هفتم:	۱۰
شبهه هشتم:	۱۰

- ۱۰ ..... جواب شبهه هشتم:.....
- ۱۱ ..... شبهه نهم:.....
- ۱۱ ..... جواب شبهه نهم:.....
- ۱۶ ..... شبهه دهم:.....
- ۱۶ ..... جواب شبهه دهم:.....
- ۱۶ ..... شبهه یازدهم:.....
- ۱۷ ..... جواب شبهه یازدهم:.....
- ۱۹ ..... شبهه دوازدهم:.....
- ۱۹ ..... جواب شبهه دوازدهم:.....
- ۲۰ ..... شبهه سیزدهم:.....
- ۲۰ ..... جواب شبهه سیزدهم:.....

۲۲ ..... **پایان**

## سیزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على رسول الله، أما بعد:

خواننده عزیز از خداوند خواهانم که رحمتش را شامل حال من و شما بگرداند. بدان که راه دین راستین همیشه دشمنانی را از اهل علم و فصاحت و بیان در کمین دارد، بنابراین لازم است که ما نیز از دین خدا آن مقدار که باشد یاد بگیریم تا سلاحی در اختیار ما برای مقابله با این شیاطین باشد. چون امام و پیشوای‌شان رو به پروردگار صاحب جلال و اقتدار کرد و گفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ بَينَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأعراف: ١٦-١٧] «بر راه راست تو در کمین‌شان خواهیم نشست پس از هر جهت بر آن‌ها وارد خواهیم شد و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت». و لازم است بدانی که لشکریان خداوند با حجت و برهان غالبند همان‌گونه که در میدان‌های نبرد و جهاد با شمشیر و اسلحه پیروزند و در این وادی از موحدی باید ترسید که بدون سلاح به این وادی گام بر می‌دارد، در حالی که خداوند به واسطه‌ی کتابش که روشن‌گر و مایه‌ی رحمت و بشارت برای مسلمین است بر ما منت نهاده است: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهْدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾﴾ [النحل: ٨٩] «بیانگر هر چیز هست و برای مسلمین هدایت، رحمت و بشارت است». باطل هر دلیلی ارائه نماید، ناقض و باطل‌کننده‌ی آن در قرآن موجود می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ [الفرقان: ٣٣] «مثلی برایت نمی‌آورند مگر این‌که ما حق و بهترین

تفسیر را برایت می‌آوریم». از جمله‌ی اهل باطل، پیروان بدعت و گمراهی، قبرپرستان می‌باشند، آن‌ها که اخلاص در دین برای الله تعالی را ترک و انبیاء و اولیاء خداوند را با او در عبادت شریک کرده‌اند. این افراد شبهاتی دارند که برای جواب آن، دو راه مجمل و مفصل وجود دارد.

### جواب مجمل:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۷] «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرده است که بعضی از آیات آن محکم هستند که آن‌ها اصل کتابند و بعضی دیگر آیات متشابهند پس آنانی که در دل میل به انحراف دارند، به دنبال آیات متشابه می‌افتند و قصدشان از این کار، فتنه‌گری و تأویل و تفسیر می‌باشد که جز الله کسی قادر به تأویل آن‌ها نمی‌باشد». و در حدیث صحیحی رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَاَحْذَرُوهُمْ»: «هرگاه کسانی را دیدید که به دنبال آیات متشابه می‌روند، آن‌ها همان کسانی هستند که خداوند نام‌شان را ذکر کرده است پس از آنان بپرهیزید.» رسول الله ﷺ ما را از کسی که تابع آیات متشابه از قرآن و سنت است و با آن بر باطل خود روپوش می‌اندازد برحذر داشته است و این‌ها همان کسانی هستند که خداوند آن‌ها را نام برده و در این آیه‌ی کریمه توصیف نموده است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾: «آن‌ها که در دل میل به انحراف دارند». و به درستی که سبب تحذیر رسول الله ﷺ همان ترس از گمراهی ما به واسطه‌ی پیروی از آیات متشابه است. به همین دلیل از پیمودن راه‌شان ما را برحذر داشته و ما

هم به پیروی از او از آن می‌پرهیزیم.

### جواب مفصل:

#### شبهه اول:

می‌گویند ما برای خداوند شریک قرار نمی‌دهیم و به او شرک نمی‌ورزیم بلکه شهادت می‌دهیم خلق کردن و روزی رساندن خاص اوست و جز خداوندی که شریک ندارد کسی قادر به نفع و ضرر نیست و اقرار می‌کنیم که محمد ﷺ مالک نفع و ضرر حتی برای خودش نیز نمی‌باشد اما در همین حال ما گناه کاریم و صالحان دارای جاه و منزلت هستند و به واسطه‌ی آنها از خداوند درخواست می‌کنیم.

#### جواب شبهه اول:

لازم است بدانی کسانی که رسول الله ﷺ با آنها جنگید و جان و مال - شان را مباح دانست نیز به این مسائل اقرار داشتند و معتقد بودند که بت - های شان چیزی را اداره و یا تدبیر نمی‌کنند و به آن اقرار هم می‌کردند و قصدشان از عبادت بت‌ها چیزی جز جاه و منزلت آنها و یا شفاعت آنها نبود ولی این نوع توحید فاقد هرگونه نفعی برای شان در اسلام بود. خداوند در آیات محکمش می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به وی وحی کردیم هیچ معبود بحقی بغیر از من وجود ندارد بنابراین تنها مرا عبادت کنید.» و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «جن و انس را خلق نکردیم جز این‌که مرا عبادت کنند.» و می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو

الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾ [آل عمران: ۱۸] «الله شهادت می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و ملائکه و اهل علم که اهل عدالتند گواهی می‌دهند جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست.» و می‌فرماید: ﴿وَالَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٣﴾﴾ [البقرة: ۱۶۳] «و معبود شما معبود یگانه‌ای است که جز او معبودی نیست، بخشنده و مهربان است.» و می‌فرماید: ﴿فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [العنكبوت: ۵۶] «و تنها من را بپرستید.» و آیات دیگری از مجموعه بسیاری از آیات که بر واجب بودن توحید در عبادت دلالت می‌کنند و این که هیچ فردی جز الله لایق نیست که عبادت شود.

### شبهه دوم:

آیاتی که بیان داشتید، در مورد کسانی بود که بت می‌پرستیدند در حالی که این‌ها اولیاء خداوند می‌باشند و بت نیستند.

### جواب شبهه دوم:

باید به این نکته توجه نمود که: تمام کسانی که غیر از خدا را عبادت می‌کنند، معبود خود را به بتی تبدیل کرده‌اند، چه فرقی بین کسی که بت می‌پرستد و کسی که انبیاء و اولیاء را پرستش می‌نماید وجود دارد؟ بعضی از کافران بت‌ها را به قصد شفاعت‌شان عبادت می‌کردند و بعضی از آن‌ها اولیاء و بندگان صالح را عبادت می‌نمودند و دلیل بر عبادت کردن بندگان از جانب مردم، این فرموده‌ی خداوند متعال می‌باشد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: ۵۷] «آن‌هایی که عبادت می‌شوند خود در صدد کسب وسیله برای تقرب به خداوند می‌باشند.»



همچنین در بین آنها کسانی را می‌بینیم که برای انبیاء عبادت می‌کردند؛ چنانچه مسیحیان، عیسی پسر مریم را پرستش می‌نمودند، دلیل، این فرموده‌ی قرآن است: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُحْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ [المائدة: ۱۱۶] «هنگامی که الله تعالی به عیسی پسر مریم گفت: آیا تو به مردم گفته‌ای که غیر از الله، من و مادرم را به عنوان دو اله بگیری؟ جواب داد: تو پاک و منزهی. برای من شایسته نیست چیزی را که حق نیست بگویم. اگر آن را می‌گفتم تو آن را می‌دانستی. چون تو آنچه را در دل من است می‌دانی و من از آنچه در ضمیر تو است بی‌اطلاعم. براستی تو دانای نهانی‌ها هستی». به گواهی قرآن آنها ملائکه را نیز می‌پرستیدند، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْوَلَاءٍ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۴۰﴾ [سبا: ۴۰] «و روزی که همه را جمع می‌کند سپس به ملائکه می‌گوید: آیا این‌ها بودند که تنها شما را می‌پرستیدند؟» با این وصف معلوم می‌شود که آن‌ها چگونه حق و باطل را به هم می‌آمیزند، با این تفاوت که مشرکین بت می‌پرستیدند و آن‌ها از اولیاء طلب می‌کنند؛ فهم این مسئله از دو طریق مشخص می‌گردد:

۱- اول این که این توجیهات‌شان نادرست است؛ چون مشرکین، مردان صالح و اولیاء را هم می‌پرستیدند.

۲- اگر هم بپذیریم که آن مشرکین تنها برای بتها عبادت می‌کردند، باید دانست باز هم بین آنان و مشرکین فرقی وجود ندارد؛ چون وجه اشتراک هر دو در اینست، کسی را پرستیده‌اند که قادر به دفع هیچ نیازی نیست و حتی مالک نفع و ضرر برای خود نیز نمی‌باشد و با

این توضیح دانستیم، الله تعالی کسی را که قصد عبادت بت و بندگان صالح را داشته، کافر محسوب نموده و رسول الله ﷺ بخاطر آن شرک با آن‌ها جنگیده است و این‌که معبود آن‌ها پیامبران یا بندگان صالح بوده‌اند، نفعی به حال‌شان نداشته است.

### شبهه سوم:

می‌گویند قصد کافران از عبادت بت‌ها این بود که نفع و ضرری برای‌شان داشته باشد در حالی که ما آن را جز از خدا نمی‌خواهیم و معتقدیم صالحان صاحب هیچ امری نیستند و چنان عقیده‌ای را در موردشان نداریم فقط قصد ما این است که می‌خواهیم به وسیله‌ی آن‌ها به خداوند نزدیک شویم و آنان برای‌مان شفاعت کنند.

### جواب شبهه سوم:

از جمله دلایلی که کافران به آن استناد می‌کردند نیز همین مسئله بود بنابراین چیز تازه‌ای نمی‌باشد. چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «آن‌ها که غیر از الله، اولیائی برای خود می‌گرفتند، می‌گفتند: آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز این‌که ما را به الله نزدیک کنند». و می‌فرماید: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «این‌ها شفیعان ما نزد خداوند هستند».

### شبهه چهارم:

ما تنها الله را عبادت می‌کنیم، این پناه گرفتن و دعا کردن از آنان عبادت نیست.

### جواب شبهه چهارم:

دانستن این نکته لازم است که الله تعالی بر انسان عبادت خالصانه را فرض نموده است که این امر از جمله حق الله بر بندگانش می‌باشد. چنانچه می‌فرماید: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵] «با حالت زاری و پنهانی و در دل پروردگار خویش را بخوانید برآستی او تجاوزگران را دوست ندارد.» دعا کردن عبادت است به همین دلیل دعا کردن از غیر الله شرک به اوست. چون تنها کسی که شایسته‌ی دعا نمودن و عبادت کردن است و می‌توان به او امید داشت، تنها خدایی می‌باشد که هیچ شریکی ندارد. حال که دانستیم دعا کردن، عبادت است و شب و روز، با حالت خوف و امید او را می‌خوانیم و عبادت می‌کنیم پس اگر در همان حال از پیامبری یا یکی دیگر از مخلوقات طلب چیزی کنیم در حقیقت در عبادت خداوند متعال کس دیگر را شریک نموده‌ایم. پروردگار عالم می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ [الکوثر: ۲] «برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی نما.» پس اطاعت و قربانی کردن برای الله عبادت است و اگر آن را برای مخلوقی، پیامبری یا جنی یا غیر آن دو قربانی کنیم، به تحقیق غیر الله را در عبادت شریک او قرار داده‌ایم.

مشرکانی که قرآن در زمان آن‌ها نازل شد، ملائکه، صالحان و لات را عبادت می‌کردند و عبادت کردن‌شان به شکل دعا، ذبح، توکل و امثال این‌ها خود را نمایان می‌کرد و در همان حال به بندگی الله اعتراف می‌کردند و به این‌که تحت سلطه و قدرت خداوند هستند و اقرار می‌کردند به این‌که اوست امور را تدبیر می‌کند اما به خاطر جاه و منزلت آن‌ها (پیامبران، ملائکه و...) به طرف‌شان دعا و امید شفاعت داشتند و این امر بسیار جدی و غیر قابل اغماض است.

شبهه پنجم:

به اهل توحید می‌گویند که منکر شفاعت رسول الله ﷺ هستند.

### جواب شبهه پنجم:

لازم به ذکر است که ما شفاعت رسول الله ﷺ را انکار نمی‌کنیم و خود را نیز از آن بری نمی‌نماییم بلکه او را شفاعت کننده‌ی کسی که شفاعتش پذیرفته شده می‌دانیم و به شفاعتش امیدواریم؛ اما باید دانست که شفاعت همه از آن خداست. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴] «بگو که شفاعت همه از آن خداست.» و این شفاعت بدون اجازه‌ی خداوند ممکن نمی‌باشد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «کیست که بتواند نزد وی بدون اذن وی شفاعت نماید؟» و آن‌گاه جز برای کسی که خداوند اجازه داده است شفاعت نمی‌شود. خداوند صاحب عزت می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸] «شفاعت نمی‌کنند جز برای کسانی که انتخاب و برگزیده شده‌اند.» و خداوند تنها از توحید راضی است: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵] «هرکس غیر از اسلام دینی را طلب کند هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود.» حال که شفاعت همه از آن خداست و در صورتی که الله اجازه ندهد محقق نمی‌گردد و پیامبر اسلام و غیر از او از بقیه‌ی انبیاء در مورد کسی شفاعت نکرده‌اند مگر این‌که خداوند بر شفاعتش اجازه داده باشد، بنابراین شفاعت را از خدا بخواهید و بگویید: «اللهم لا تحرمني شفاعته، اللهم شفعه في»: «پروردگارا از شفاعت او مرا محروم مگردان، بار الها شفاعت او را در مورد من بپذیر.» و امثال این دعاها.

### شبهه ششم:

می‌گویند: خداوند شفاعت را به پیامبرش عطا فرموده ما هم همان چیزی

را که خداوند عنایت فرموده را از پیامبر می‌خواهیم.

### جواب شبهه ششم:

بدان و آگاه باش. درست است که الله تعالی به پیامبرش مقام شفاعت را عطا کرده ولی در همان حال ما را از چنین درخواستی نهی نموده است. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البقره: ۱۸] «همراه الله احدی را به دعا نخوانید.» لازم است به این نکته‌ی ظریف توجه شود. خداوند به رسولش شفاعت را بخشیده است اما رسول بدون اذن وی قادر به شفاعت نیست و همچنین جز برای کسانی که خداوند آن‌ها را برگزیده است شفاعت نمی‌نماید و خداوند بی‌گمان کسی را که مشرک است، انتخاب نمی‌کند و برای چنین افرادی اجازه‌ی شفاعت داده نمی‌شود. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸] «شفاعت نمی‌کنند جز برای کسانی که انتخاب و برگزیده شده‌اند.» کسانی که اجازه‌ی شفاعت دارند برای کسانی شفاعت می‌کنند که انتخاب شده‌اند. آری خداوند متعال به غیر از انبیاء به ملائکه، فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده و مرده‌اند و بندگان صالح خود از اولیاء اجازه‌ی شفاعت می‌دهد. آیا به خاطر این‌که اجازه‌ی شفاعت می‌یابند، می‌توانیم از آن‌ها درخواست شفاعت نماییم؟ اگر خواستی رسول الله ﷺ برای شفاعت کند این‌گونه دعا کن: پروردگارا پیامبرت، محمد ﷺ را شفیع من بگردان. چگونه خواهان شفاعت رسول الله محمد ﷺ هستی در حالیکه مستقیماً از وی طلب و درخواست می‌کنی. درخواست دعا از غیر الله شرک اکبر است و باعث خروج از دین می‌شود.

شبهه هفتم:

می‌گویند: ما چیزی را شریک الله قرار نداده‌ایم و فقط به صالحین پناه می‌بریم و چنین عملی هم شرک نیست.

### جواب شبهه هفتم:

باید دانست که الله تعالی خیلی جدی‌تر از زنا کردن، شرک را تحریم نموده است و شرک مورد بخشش الله تعالی قرار نمی‌گیرد. با این وصف باید سؤال نمود شرک چیست؟ حال که آنها درخواست شفاعت از رسول الله ﷺ را شرک نمی‌دانند، معلوم می‌گردد، نمی‌دانند شرک چیست و این خود دلیل بر آن است که شرکی را که الله آن قدر از آن به بزرگی یاد می‌کند، هنوز نفهمیده‌اند؛ چون الله تعالی در مورد آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] «به درستی که شرک گناه بزرگی است.» پس چگونه با وجود پناه بردن به بندگان صالح در حال ممات، خود را از شرک تبرئه می‌نمایند و در حالی که نمی‌دانید آن (منظور از پناه بردن به صالحین) چیست؟ انسان بعد از تصور کردن چیزی حق دارد در موردش حکم صادر نماید و با این حال حکم صادر کردن شما در مورد برائت خود از شرک در حالی که آن را نمی‌دانید، حکم بدون علم است و چنین حکمی مردود می‌باشد. و چرا از شرکی که الله تعالی حرام نمودن آن را بزرگ‌تر از قتل نفس و زنا قرار داده و آتش جهنم را بر او واجب نموده و بهشت را بر او حرام کرده است، سؤال نمی‌نمایید؟ آیا گمان می‌کنید الله تعالی آن را بر بندگان حرام نموده و بیان ننموده است؟ حاشاه من ذلک.

### شبهه هشتم:

شرک عبادت بت و صنم است و ما بت پرست نیستیم.

### جواب شبهه هشتم:

بت پرستان نیز بت‌ها را خالق، رازق و تدبیر کننده امور بندگان نمی‌دانستند و قرآن خلاف این عقیده را ثابت می‌کند. بت پرستان چوب، سنگ و یا مقبره‌ای را مورد قصد خویش قرار می‌دادند و به درخواست طلب از آنها برمی‌خواستند و برای‌شان قربانی می‌کردند و می‌گفتند: این‌ها با این کارها ما را به الله نزدیک می‌گردانند و به واسطه‌ی برکت آنها، خداوند ضرر را از ما دفع و یا چیزی به ما عطا می‌نماید.

حال به خود بنگرید کار شما نزد سنگ‌ها و بناهای ساخته شده بر قبرها عین عمل آنهاست با این وصف عمل شما همان بت پرستی است. و حال که می‌گویند شرک یعنی بت پرستی، آیا این شرک فقط مخصوص آنهاست و اعتماد کردن به صالحین و درخواست دعا نمودن از آنها داخل در مفهوم شرک نیست؟ این سخن آنچه را که خداوند در مورد کفر کسانی که به ملائکه، عیسی و صالحین اعتماد می‌کردند، رد می‌نماید.

#### شبهه نهم:

کسانی که قرآن در میان‌شان نازل شد، شهادت به لا اله الا الله نمی‌دادند، رسول الله را تکذیب می‌نمودند، منکر قیامت بودند، قرآن را تکذیب کرده و آن را سحر می‌دانستند؛ در حالیکه ما به لا اله الا الله و رسالت محمد ﷺ شهادت می‌دهیم، قرآن را تصدیق می‌نماییم، به روز آخرت ایمان داریم و نماز و روزه برپا می‌داریم پس چگونه ما را مثل آنها به حساب می‌آورید؟

#### جواب شبهه نهم:

تمام علما بر این امر اتفاق دارند هرکس به بعضی از آنچه رسول الله ﷺ به ما رسانده است، کافر باشد و آن را تکذیب نماید، مانند کسی است که تمام دین را تکذیب کرده و به آن کفر ورزیده است. و کسی که به پیامبری

کفر ورزد، مانند این است که منکر تمام انبیاء باشد. چنان که الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ﴿[النساء: ۱۵۰-۱۵۱]﴾ آنان که به خدا و رسولش کافر شده و می‌خواهند بین خدا و رسولانش جدائی اندازند و می‌گویند به برخی ایمان آورده و به بعضی ایمان نمی‌آوریم و قصد دارند در این بین راهی برای خود برگزینند، آنان به حقیقت کافرند.» و در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْمِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ﴿[البقرة: ۸۵]﴾ «آیا به بخشی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کافر می‌شوید برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند.» بنابراین اگر کسی به توحید اقرار کند اما منکر نماز باشد، کافر است و اگر کسی به توحید و نماز اقرار نماید ولی واجب بودن زکات را انکار کند او هم کافر است و در صورت اقرار به آنچه گذشت اگر واجب بودن روزه را انکار نماید کافر می‌شود و با اقرار به همه‌ی آن‌ها در صورت انکار واجب بودن حج، کافر است. و دلیل بر آن فرموده‌ی الله تعالی است که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۹۷﴾ [آل عمران: ۹۷] «هرکس از مردم که توانایی رفتن به بیت الله را داشته باشد حج بر او واجب است و اگر کسی واجب بودن آن را انکار نماید به درستی که الله تعالی از تمام عالمیان بی‌نیاز است.» و اگر به تمام آنچه که گذشت اعتراف نماید اما منکر رستاخیز باشد به اجماع چنین شخصی کافر است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿رَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي



لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾ [التغابن: ۷] «کافران گمان نمودند که هرگز مبعوث نخواهند شد بگو این‌گونه نیست، سوگند به پروردگارم حتماً مبعوث می‌شوند و به تأکید به آنچه انجام داده‌اند آگاه می‌گردند و این کار برای الله تعالی آسان است.» حال که به این مسائل ایمان دارید شایسته ذکر است که توحید بزرگترین فرضی است که رسول الله ﷺ آورده است و از نماز، روزه، زکات و حج نیز برتر است. حال چگونه است اگر کسی چیزی از این امور را انکار کند کافر می‌شود هر چند به تمام آنچه در دین است عمل کند اما در صورت انکار توحید که دین تمام پیامبران بوده است، کافر نمی‌شود؟ سبحان الله! این جهالت چقدر تعجب آور است. منکر توحید کفرش شدیدترین نوع آن و از همه‌ی انواع کفر ظاهرتر است که احتیاج به توضیح ندارد. به اصحاب رسول الله ﷺ نگاه کنید با بنی حنیفه در حالی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند، جنگیدند در حالی که به لا اله الا الله و رسالت محمد ﷺ شهادت می‌دادند، اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندند فقط کاری که آن‌ها را مستحق کفر کرد این بود، مردی را تا مرتبه‌ی نبوت بالا بردند. حال در مورد کسی که مخلوقی را تا مرتبه‌ی خالق آسمان‌ها و زمین بالا می‌برد، چه باید گفت؟ آیا این شخص شایسته‌تر به کفر نیست به نسبت کسی که مخلوقی را تا مرتبه‌ی مخلوقی دیگر بالا می‌برد؟ به کسانی بنگرید که علی بن ابی طالب ؑ آن‌ها را در آتش سوزاند؛ همه‌ی آن‌ها مدعی اسلام و از جمله یاران علی بودند و علم را نیز از اصحاب آموخته بودند اما در مورد علی همان اعتقادی را داشتند که در مورد یوسف و شمسان و امثال آن‌ها دارند. پس چگونه است که اصحاب همگی بر تکفیر و کشتن‌شان اتفاق کردند؟ آیا گمان می‌کنید اصحاب، مسلمین را تکفیر می‌کنند؟ یا گمان می‌برید اعتقاد به الوهیت حسین ؑ و شیخ بدوی و امثال آن‌ها اشکالی ندارد اما در مورد

علی بن ابی طالب علیه السلام موجب کفر است؟ علماء در مورد کفر فرزندان عبید قداح همان‌هایی که مدت‌ها بر مصر و مراکش حکومت کردند، اجماع نمودند در حالی که آن‌ها به لا اله الا الله و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت می‌دادند، جمعه و جماعت داشتند و مدعی اسلام بودند ولی در همان حال آن عقاید و اعمال مانع نشد هنگامی که در چیزهای پایین‌تر از توحید با مسلمین مخالفت کردند حکم ارتداد آن‌ها را صادر نمودند و با آنان جنگیدند تا وقتی که مسلمانان را از زیر سلطه‌ی آن‌ها آزاد کردند. و اگر گذشتگان ما تنها در صورت جمع شدن انواع کفر اعم از شرک، تکذیب و استکبار، تکفیر کرده‌اند پس مقصود از ذکر انواع آن در کتاب‌های فقهی (فصل حکم مرتد) چیست؟ هر نوع آن به تنهایی موجب کفر است تا جایی که چیزهایی را ذکر کرده که نزد انجام دهندگان بسیار کوچک است؛ مانند: بیان کلمه‌ای با زبان بدون این‌که در دل قصد آن را داشته باشد یا سخنی را با حالت مزاح و شوخی بر زبان راند. اگر کفر به واسطه‌ی یکی از این موارد محقق نمی‌شد هر چند عامل آن در جاهای دیگر از نظر یقین مشکلی نداشته باشد ذکر کردن و بیان نمودن انواع آن فاقد هر گونه فائده‌ای بود. الله تعالی حکم کفر منافقانی که سخن کفری را بر زبان جاری کردند، صادر نمود علی‌رغم این- که آن‌ها با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و نماز و روزه برپا می‌داشتند، حج می‌کردند، جهاد می‌نمودند و اهل توحید بودند. چنانچه در موردشان می‌فرماید:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ [التوبة: ۷۴] «به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند در حالی که کلمات کفرآمیز بر زبان رانده‌اند و بعد از اسلامشان کافر شدند.» و خداوند نسبت به منافقین که کلمه‌ای کفرآمیز بر زبان رانده بودند، حکم صادر کرد. هرچند که گفتند: قصد شوخی داشتیم. الله تعالی در موردشان می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيْدِي اللَّهِ وَأَيْتِهِ

وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿۵۰﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿التوبة: ۶۵-۶۶﴾ [بگو: آیا به خدا، آیات و رسولش استهزاء می‌نمایید، هیچ عذری نیاورید به تحقیق بعد از ایمان آوردن تان کافر شدید.] انسان گاه‌ها چیزی را انجام می‌دهد و یا می‌گوید بدون این که متوجه شود که کفری را مرتکب گردیده است. دلیل بر آن قول بنی اسرائیل، که هر چند مسلمان عالم و صالح بودند، می‌باشد؛ آن‌گاه که به موسی گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸] «برای ما معبودی قرار بده همان‌گونه که آنان دارای معبودانی هستند.» و همچنین سخن یاران رسول الله ﷺ که به پیامبر گفتند: «اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط»: «برای ما ذات انواطی قرار بده همچنان که مشرکین برای خود ذات انواط دارند.» رسول الله ﷺ در جواب فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّهَا السَّنَنُ قَلْتُمْ وَالذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ ﴿۱۳۸﴾ لتركبن سنن من كان قبلكم»: <sup>۱</sup> «الله اكبر! آنچه گفتید سنت‌های پیشینیان است، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست به مانند سخنان بنی اسرائیل می‌باشد آن‌گاه که به موسی گفتند: برای ما الهی قرار بده چنان که آن قوم برای خود اله دارد. موسی عليه السلام در جواب فرمودند: به درستی که شما قومی جاهل هستید. (آن‌گاه رسول الله ﷺ فرمودند: سنت‌های کسانی را که پیش از شما بودند، دنبال می‌کنید.) و این دلیل است بر این که موسی و محمد علیهما الصلاة والسلام با شدت تمام آن را انکار کردند.

---

۱- این حادثه در غزوه حنین روی داد؛ در این غزوه بسیاری از تازه مسلمانان همراه رسول خدا بودند و این خواست از سوی آنان مطرح شد؛ زیرا هنوز آثار جاهلیت کاملاً از آن‌ها محو نشده بود. (مصحح)

## شبهه دهم:

درسرخان بنی اسرائیل که خطاب به موسی گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸] «برای ما الهی قرار بده چنان که آن قوم برای خود اله دارد.» و در گفته‌ی تعدادی از اصحاب که به پیامبر ﷺ گفتند: «اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط» «برای ما ذات انواطی قرار بده همچنان که مشرکین برای خود ذات انواط دارند» هم بنی اسرائیل و هم اصحاب هیچ کدام کافر نشدند.

## جواب شبهه دهم:

اصحاب و بنی اسرائیل وقتی با انکار آن دو پیامبر مواجه شدند، آن کار را انجام ندادند و مورد اختلاف نیست که اگر بنی اسرائیل آن را انجام می‌دادند، کافر می‌شدند و اصحاب که رسول الله ﷺ آن‌ها را نهی نمود، اگر اطاعت نمی‌کردند و ذات انواطی برای خود قرار می‌دادند، نیز کافر می‌شدند.

## شبهه یازدهم:

رسول الله ﷺ اسامه بن زید را به خاطر کشتن فردی که اقرار به لا اله الا الله کرده بود مؤاخذه نمود و فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه‌ی طیبه اعتراف کنند.» و در احادیث دیگری نیز دستور می‌دهد که از گوینده‌ی لا اله الا الله دست برداریم.

## جواب شبهه یازدهم:

رسول الله ﷺ با یهود جنگ کرده و در مورد آن‌ها کلمات خصمانه هم به کار برده است، در حالی که آنان لا اله الا الله می‌گفتند. اصحاب با بنی حنیفه جنگ کردند در حالی که به لا اله الا الله و رسالت محمد ﷺ شهادت داده، نماز می‌خواندند و مدعی اسلام بودند؛ و همچنین کسانی را که علی بن ابی طالب ؑ سوزاند به لا اله الا الله شهادت می‌دادند.

و اگر کسی روز قیامت را انکار کند هرچند به لا اله الا الله اقرار نماید باید با وی جنگید؛ و به همین صورت هرکس یکی از ارکان اسلام را منکر شود هرچند اعتراف به کلمه‌ی توحید نماید، تکفیر و کشته می‌شود. در این جا باید سؤال شود که چگونه فردی فرعی از فروع دین را منکر شود، ایمان و مسلمان بودنش به حالش نفع نمی‌رساند اما اگر توحید را که اصل و اساس دین است، انکار نماید باز هم دارای ایمان است؟

در مورد جریان اسامه ؓ باید گفت که اسامه در جنگ با مشرکین شرکت داشت و کسی را که قاتل تعدادی از اصحاب بود قصد کرد، وقتی شمشیر را بالای سر او قرار داد، آن فرد لا اله الا الله را بر زبان جاری ساخت، در آن هنگام اسامه او را کشت، چون گمانش این بود که آن را مخلصانه نگفته است بلکه برای نجاتش آن را بر زبان آورده است. و این دلیل قانع کننده‌ای نیست که گوینده‌ی لا اله الا الله مسلمانی است که باید جانش حفظ شود بلکه دلیلی است بر این که باید از گوینده‌ی این کلمه دست برداشت تا صداقت خویش را در بیان این کلمه بعد از آن حالت ثابت نماید. الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا﴾ [النساء: ۹۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که قدم در راه جهاد فی سبیل الله می‌گذارید، تحقیق و جستجو کنید تا امر برای‌تان ثابت شود.»

و این می‌رساند که اگر بعد از تحقیق و بررسی معلوم گردید جریان خلاف

آن چیزی بوده که روی داده است بایستی بر اساس همان واقعیتی که در موردش آشکار گردیده با او معامله کرد، بنابراین اگر چیزی خلاف اسلام از او آشکار گردید، کشته می‌شود<sup>۱</sup> و اگر گوینده‌ی آن به طور مطلق کشته نمی‌شد فائده‌ای در دادن دستور به تحقیق و بررسی وجود نداشت.

اما در مورد این فرموده‌ی پیامبر ﷺ که فرمودند: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه‌ی طيبة اعتراف کنند.» معنی حدیث این است که هرکس اظهار اسلام نمود تا ثابت شدن امر باید از او دست برداشت. بخاطر این که الله تعالی می‌فرماید: «فَكَيْفَ يُؤْمِنُ» بنابراین شک در مورد چیزی باعث صادر شدن امر به تبیین می‌گردد، حال آن که اگر گوینده‌ی کلمه‌ی توحید با گفتن آن، جانش محفوظ می‌ماند، احتیاجی به تحقیق و تثبیت نبود.

نکته‌ای که حائز اهمیت می‌باشد این است که: کسی که اسامه را با گفتن «أقتلته بعد أن قال لا إله إلا الله»: «آیا او را بعد از این که کلمه‌ی توحید بر زبان جاری نمود، کشتی؟» مؤاخذه کرد و فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله...» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه طيبة اعتراف کنند...» دقیقاً همان فرد است که دستور کشتن خوارج را صادر فرمود: «أينما لقيتموهم فاقتلوهم»: «هرکجا آن‌ها را یافتید بکشیدشان.» در حالی که خوارج نماز می‌خواندند، اهل ذکر بودند، قرآن زیاد تلاوت می‌نمودند و از اصحاب علم آموخته بودند، با این حال این‌ها نفعی برای‌شان نداشت چون ایمان به دل‌هایشان نرسیده بود.

۱- البته در هر موردی با توجه به همان مورد و با عنایت به قواعد تکفیر، حکم به تکفیر یا عدم تکفیر شخص صادر می‌شود. (مصحح)

همان گونه که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ»: «قرائت‌شان از گلویشان تجاوز نمی‌نماید.»

### شبهه دوازدهم:

می‌گویند: مردم در روز قیامت در نهایت درماندگی و بیچارگی آدم، نوح، ابراهیم، موسی و سپس عیسی علیهم الصلاة والسلام را می‌خوانند ولی همگی برای انجام آن عاجزند تا این که به رسول الله ﷺ می‌رسند و از او یاری خواسته می‌شود و این دلیل است بر این که استغاثه به غیرالله شرک نیست.

### جواب شبهه دوازدهم:

ما منکر درخواست از مخلوقات در آنچه که قادر به انجام آن هستند، نیستیم؛ چرا که در داستان موسی عليه السلام در قرآن آمده است: ﴿فَاسْتَعَاثُ الْذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵] «یکی از دوستان موسی علیه کسی که از جمله دشمنان او بود درخواست کمک نمود.» در روز قیامت نیز مردم، انبیاء را به کمک نمی‌طلبند که شدت و عذاب را بردارند بلکه آنان را شفیع نزد خداوند قرار می‌دهند تا به واسطه‌ی دعای آن‌ها، خداوند این سختی و عذاب را بر طرف کند و در بین کسی که مخلوقی را به کمک می‌طلبد که هرگونه بدی و ضرری را از او دور کند و کسی که مخلوقی را پیش خداوند شفیع می‌گرداند که خداوند بدی و زیان را از او دفع کند، اختلاف بسیار است و این یکی جایز است، چنان که اصحاب در زمان حیات رسول الله ﷺ از وی خواسته‌اند برای‌شان دعا نماید<sup>۱</sup>، اما بعد از این که از

۱- در روایتی آمده که وقتی عمر رضی الله عنه برای حج قصد عزمیت به مکه را کرد، پیامبر از وی طلب دعا کرد. پس دعای زنده برای زنده و توسل به دعای زنده، جایز است. (مصحح)

دنیا رحلت فرمود هرگز آنان چیزی از وی نخواستند و هرگز نزد قبرش برای رفع حاجتی قدم نگذاشتند بلکه برعکس سلف صالح کسی را که به قصد دعا کردن از خداوند نزد قبر پیامبر ﷺ می‌رفت برحذر می‌کردند چه رسد به این که از خود رسول الله ﷺ درخواستی بکنند.

در این که فردی پیش فرد صالحی که به صلاحیتش اطمینان دارد، برود و از وی بخواهد که پیش خداوند برایش دعا کند، اشکالی موجود نیست و این حق است. اما نباید هیچ کس این کار را تبدیل به دین نماید، هرگاه مرد صالحی را دید بگوید از خدا برایم دعا کن و این کار از جمله عادات سلف نبوده است؛ چون در آن تکیه و اعتماد بر دعای غیر موجود است و آنچه که واضح است این است که انسان هرگاه خودش از پروردگارش طلب نیاز می‌کند و از او می‌خواهد، برایش بهتر است چون او عبادتی را انجام داده که به واسطه‌ی آن به الله تعالی نزدیک می‌شود.

### شبهه سیزدهم:

در داستان ابراهیم آمده است: وقتی او را در منجنیق گذاشته و به داخل آتش پرتاب کردند جبرئیل در آسمان بر او ظاهر شد و گفت: آیا کمک نمی‌خواهی؟ در جواب گفت: کمک می‌خواهم اما نه از تو. و این دلیل است بر این که اگر استغاثه به جبرئیل شرک بود آن را به ابراهیم عرضه نمی‌کرد.

### جواب شبهه سیزدهم:

جبرئیل کار شدنی و ممکن را به ابراهیم عرضه داشت که در توانایی‌اش بود. چون الله تعالی جبرئیل را این‌گونه توصیف می‌نماید: ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ [النجم: ۵] «بسیار توانا و قدرتمند». حال اگر الله تعالی به او اجازه می‌داد که ابراهیم را نجات دهد با توجه به این توصیفات که از جبرئیل شد



کاری شدنی بود. مثلاً اگر الله تعالی به وی دستور دهد آتشی را که برای ابراهیم برافروخته‌اند با اطرافش بردار و به مشرق یا مغرب بیانداز، انجام می‌داد و یا اگر دستور می‌داد که ابراهیم را به جای دوری منتقل کند و یا او را به آسمان ببرد، انجام می‌داد. و این شبیه این است که مرد ثروتمندی پیش مرد فقیری برود و به او بگوید: آیا احتیاجی به مال به صورت قرض، بخشش و... داری؟ این از جمله کارهایی است که او می‌تواند انجام دهد و این کار شرک محسوب نمی‌شود و اگر مرد فقیر جواب دهد: بلی احتیاج دارم به من قرض بده یا ببخش، این کار شرک نیست.

## پایان

بعد از اینکه ما جواب این شبهات را شناختیم، دانستن این نکته بسیار مهم است که هر انسانی ناگزیر باید در دل، گفتار و اعمالش موحد باشد. اگر در دل موحد باشد ولی گفتار و کردارش بر توحید نباشد چنین فردی در اعمالش صادق نیست؛ چون توحید اعمال و اقوال تابع توحید قلبی است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»: «آگاه باشید در جسم انسان پارچه گوشتی قرار دارد اگر اصلاح گردد تمام جسم اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردد تمام جسم را فاسد می‌کند بدانید و آگاه باشید که آن قلب است.» اگر کسی چنان‌که گمان می‌برد در دل موحد باشد و در گفتار و اعمال از توحید بیگانه باشد چنین شخصی از جنس فرعون است. کسی که عالم به حق بود و به آن یقین داشت ولی در همان حال بر کفر و استکبار خود اصرار می‌ورزید و بر ادعای ربوبیت خویش باقی ماند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴] «و با آن‌که دل‌های‌شان به آن یقین داشت ولی به خاطر ظلم و استکبار آن را انکار کردند.» و خداوند حکایت موسی را برای‌مان بازگو می‌کند آن‌گاه که به فرعون گفت: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ [الإسراء: ۱۰۲] «دانستی که آن‌ها را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل نکرده است و به آن آگاهی یافتی.» کسی که حق را بشناسد اما از ترس مخالفت مردم آن را انجام ندهد، معذور نیست و چنین عذری در حضور

پروردگار نفعی به او نمی‌رساند، چون آنچه که بر انسان واجب است این است که رضا و خوشنودی پروردگار را بخواهد هر چند مردم از او نارحت و خشمگین باشند.

اکثر رهبران کفر حق را می‌شناسند ولی در همان حال از پذیرش آن خودداری می‌کنند و به مخالفت آن می‌پردازند. چنان که الله تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶] «اهل کتاب همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند، او را می‌شناسند.» و می‌فرماید: ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [التوبة: ۹] «آیات خداوند را به بهای اندک فروختند.» آری آن‌ها به چیزهایی جهت معذور بودن خویش توسل می‌جویند که فاقد هرگونه نفعی است چون از دست دادن ریاست یا صدارت مجلس و... نمی‌تواند عذری مقبول باشد.

کسی که حق را می‌شناسد و به آن عمل نمی‌کند از کسی که به آن جاهل است خیلی بدتر است زیرا آن که حق را نمی‌شناسد جهلش برای او عذر است چون چه بسا آگاه شده و یاد می‌گیرد و در صدد تعلیم آن بر می‌آید بر خلاف کسی که با حق مخالفت می‌کند و در صدد فهم و تعلیم آن بر نمی‌آید. به همین خاطر یهود مشمول غضب الهی واقع شده‌اند چون در حالی که حق را شناخته، به آن پشت نموده‌اند. و نصاری گمراهند، چون آن‌ها حق را نشناختند، هرچند بعد از بعثت رسول الله ﷺ نصاری نیز چون یهود به حق واقف شدند و از آن روی برتافتند و لذا به سان یهود مورد غضب الله قرار گرفتند. اما عمل به توحید بدون فهم و اعتقاد دل همان نفاق است، این حالت بدتر از کفر خالص است. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵] «منافقان در پایین‌ترین مرتبه‌ی آتش قرار دارند.» و الله اعلم.

---

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین  
برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.